

آدم بودن ما به چی بستگی داره؟ اصلاً کی آدمه، کی آدم نیست؟

ما آدم بودن رو تو چی می‌بینیم؟ تعریف ما از یه آدم چه جوریه؟

اگه ازتون یه سؤال بپرسم بهتون بر نمی‌خوره؟ شما چقدر خودتون و دوروبری‌هاتونو آدم می‌دونین؟ اصلاً آدم بودن رو تو چی می‌بینین؟

خب جواب این سؤال یه جورایی به کلاس کاری ما هم ربط داره دیگه؛ مثلاً اگه از یه بچه بپرسیم آدم چیه، به هر موجود دوپایی که دوتا چشم و دوتا دست و یه دهن داشته باشه میگه آدم؛ یعنی ممکنه حتی عروسکشم آدم حساب کنه. یه خورده که بزرگ‌تر میشه توی تعریفش از آدمها هم یه تغییر و تحولاتی رخ میده؛ مثلاً فکر می‌کنه هرکی قوی‌تره، بزرگ‌تره، قشنگ‌تره یا بیشتر بچه داره، پس حتماً آدم‌تره!

قاعدتاً همین‌جوری که بزرگ‌تر می‌شیم باید تعریفمون از آدمها کامل‌تر بشه، اما بعضیا تو همون تعریفای اولیه خودشون از آدم می‌مونن! یعنی مثلاً فقط کسانی که به یه شغل و جایگاه اجتماعی رسیدن و دکترو مهندس و کارخونه‌دار و اینفلوئنسر شدن رو آدم حساب می‌کنن؛ بعضیا هم که حتی پاشونو از اینم فراتر میذارن و کلاً نخبه‌های علمی و متخصصا و دانشمندا و اعضای هیئت علمی رو آدم حساب می‌کنن و دور بقیه رو یه خط گنده میکشن!

حالا اینکه کدوم یکی از این تعریفا واسه آدم درسته، خدا می‌دونه!

تعجب نکنین آخه واقعاً جوابشو فقط خدا می‌دونه! حالا چرا؟!

واسه اینکه ما هروقت یه تلوزیون جدید یا یه کنسول بازی یا پرینتر و... می‌گیریم، اول از همه میریم سراغ بروشورش که ببینیم کارخونه‌اش راجع بهش چی گفته، اصلاً توش چیا هست و چیا نیست؟ چه جوری کار میکنه؟ هرکدوم از قسمتاش واسه چی گذاشته شده و چه کاربردی داره؟ چون نمی‌خوایم با یه اشتباه بزنینم

درب و داغونش کنیم. اون وقت همین ما وقتی نوبت به خودمون که تازه خیلی هم از یه کنسول بازی پیچیده‌تر و حساس‌تریم میرسه، همه رو بی‌خیال می‌شیم و می‌چسبیم به همون چیزی که عقل خودمون بهش میرسه. خب معلومه وقتی خیلی چیزا رو راجع به خودمون نمی‌دونیم، تعریفمون از خودمون اشتباه در میاد! انگار که بهمون یه فراری یا لامبورگینی بدن، بعد ما چون نمی‌دونیم چه سرعتی داره و چه جووری میتونه همه رو جا بذاره، ازش مثل یه کمد واسه گذاشتن خرت و پرتای اضافی‌مون استفاده کنیم؛ یا یه گیمینگ سیستم فول داشته باشیم ولی مثل یه میز بذاریمش زیر گلدونمون تا بیاد بالا و بهتر دیده بشه! رفتار ما با خودمون دقیقاً همین‌جوریه! یعنی اصلاً به این کار نداریم که سازنده‌مون ما رو چه جووری تعریف کرده، واسمون چه بخشایی طراحی کرده؟ اینا دقیقاً کارشون چیه؟ آپشنای اضافه چی داریم و اصلاً قابلیت‌مون چند اسب بخاره!!!

نتیجه‌ش هم میشه اینکه یا خودمون و استعدادامون رو در حد اشیاء می‌بینیم؛ یا فکر می‌کنیم مثل یه گیاه فقط باید بخوریم و به قشنگی و رشد و بزرگ شدن‌مون برسیم؛ یا اینکه توانایی‌هامون رو حتی بدون اینکه حواسمون باشه در حد حیوونا میدونیم و میریم دنبال شغل و پست و مقام و تشکیل خانواده و غیره. اگر هم خیلی به قول معروف فاضل و فرهیخته باشیم میریم دنبال کسب علم و دانش و نهایتاً می‌شیم یه عاقلی در حد فرشته‌ها! اما هنوز آدم نمی‌شیم!

بالاخره آدم کیه؟

اصلاً آدم بودن از دید خدا که خالق و سازنده‌مونه با همه این تعریفا که گفتیم فرق داره! این بخشای جمادی و گیاهی و حیوانی و عقلی که گفتیم همه قسمتهای مختلف وجودمون هستن که باید هم باشن و باید هم بهشون توجه کنیم؛ اما واسه این توی ما هستن که به آدم شدنمون کمک کنن وگرنه اگه قراره انقدر بزرگ

بشن که خودمون رو با استانداردهای اونا تعریف کنیم، کلاً بازی رو باختیم؛ یعنی به جای اینکه تهش ازمون
یه آدم دربیاد، نهایتاً می‌شیم یه چیزی در حد سنگ و آجر و گل و گیاه، یا شایدم یه حیوون عجیب غریب!
اما اون چیزی که نباید یادمون بره اینه که آدمیت ما به هیچ‌کدوم از این قسمتای جمادی و گیاهی و حیوانی
و عقلی که گفتیم، ربطی نداره؛ یعنی ما اگه می‌خوایم به اون هدفی که خالق و سازنده‌مون واسمون در نظر
گرفته برسیم، باید قسمت انسانی و فوق عقلی وجودمون رو فعال کنیم.

یعنی همون بخشی که از خود خداست و از جنس بی‌نهایت!

همون که هیچ محدودیتی واسش نیست و همه اسم‌ها و صفتای خدا رو by default^۱ تو پیش فرض خودش
داره!

اونی که اگه خودمون رو با حدو اندازه‌هاش تعریف کنیم، میتونه تا خود بی‌نهایت بزرگ بشه و ما رو شبیه
خدا کنه!

یادتونه تو مقاله قبل گفتیم که «هر گردی گردو نیست» و آدم بودن با اون چیزی که قبلاً راجع بهش فکر
می‌کردیم فرق داره! حالا با اجازه می‌خوایم از همین قالب استفاده کنیم و بگیم:

- هرچی ماده و شکل و رنگ و بو داشت، اصلاً هرکی سروشکل آدمیزادی داشت، لزوماً آدم نیست. اونایی
که انسان بودن یه نفرو با تعداد خونه و ویلا و کارخونه‌هاش می‌سنجن آدمای جمادی هستن.
- هرکی رشد و نمو می‌کرد، قد می‌کشید و احساس داشت، قیافه داشت و هیكلش باحال و ورزیده بود،
لزوماً آدم نیست! اونایی هم که آدم بودن یه نفر رو با خوشگلی و قد و قواره و سلامتی و هیكل و تعداد
بچه‌هاش اندازه می‌گیرن، خودشون آدمای گیاهی هستن.

^۱ به طور پیش فرض

- هرکی کلی دفتر و دستک و پست و مقام و شغل آن چنانی و شهرت و... داشت، لزوماً آدم نیست! اونایی که ملاک و معیارشون واسه آدم بودن کسی ایناست، خودشون از حد و اندازهٔ یه حیوان بالاتر نرفتن.
- هرکی عقلش بیشتر می‌رسید، کلی اختراع و اکتشاف و تخصص و درجه‌های علمی داشت، لزوماً آدم نیست! هرکی هم که این جور چیزا رو ملاک آدم بودن یه نفر می‌دونه، نشون میده که خودش از حد عقلی بالاتر نرفته!

آدم بودنمون به اینه که چقدر اون بخش انسانی‌مون رو که از جنس خداست فعال کردیم، چقدر میذاریم اون واسمون تصمیم بگیره و انتخاب کنه، اصلاً چقدر شکل خدا شدیم!

حالا اگه دلتون می‌خواد بدونین چه جوری هرکدوم از این بخشای وجودمون رو بزرگ می‌کنیم و بهش غذا میدیم، حتماً با ما همراه باشین!